

یادداشت



بیان هفت نکته از یک روایت

علم حقیقت و مجاز

محمد فنائی اشکوری
استاد فلسفه تطبیقی

علم دو گونه است: مجازی و حقیقی. علم مجازی همان است که در مدرسه و از کتاب و استاد می آموزیم و مدرک دانشگاهی و حوزوی می گیریم و القاب و عناوین دهان پرکن و پرطمطراق برای خود دست و پا کرده و با آن ارتزاق می کنیم و امور دنیای مان را با آن سر و سامان می دهیم و گاه با داشتن آن دچار عجب و غرور می شویم و به دیگران فخر می فروشیم و با نوشتن کتاب و تدریس و سخنرانی به نمایش درمی آوریم و البته سرانجام با مرگ همه آنچه را که یک عمر به دست آورده ایم یکجا از دست می دهیم.

اما علم حقیقی آن چیزی است که مرحوم شهید در کتاب منیه المرید از امام جعفر صادق (ع) نقل می کند که فرمود: «العلم لیس بکثرة التعلم، بل هو نور یقذفه الرحمن فی قلب من یشاء». علم با آموزش بسیار به دست نمی آید، بلکه نوری است که خدای رحمان در دل هر کسی که بخواهد قرار می دهد. در این حدیث نکات بسیاری هست. اولاً علم نور است که ظلمت آینه شفاف شده است. ثانیاً این حقیقت تنها از مدرسه و کتاب و استاد به دست نمی آید.

ثالثاً جایگاه این علم قلب است، نه ذهن و زبان. رابعاً این نور را خداوند بر دل ها می تاباند. او نور و واهب النور است. خامساً اعطای این علم از رحمت خداست، نه از استحقاق عبد.

سادساً هرکسی شایسته دریافت این نور نیست، بلکه آن کسی قابل دریافت این نور است که خدا بخواهد. البته خواست خدا بی حساب نیست. خداوند بر دل کسی این نور را می تاباند که با طهارت و ریاضت و محبت همچون آینه شفاف شده باشد.

سابعاً علم مجازی را باید قطره قطره و کلمه به کلمه اندکی از آن را با یک عمر کوشش و بی وقفه به دست آورد، اما علم حقیقی را می توان در یک آن همچون برق خاطف دریافت کرد و در ليله القدری محل نزول آن شد. از تعبیر «ذف» در حدیث می توان این معنا را دریافت. البته ما چون در دار مجاز زندگی می کنیم از آموختن علوم مجازی ناگزیریم اما در عین حال باب دریافت علم حقیقی باز است و نباید به علوم ظاهری و مجازی بسنده کرد و در آن متوقف شد.

علم مجازی از آن عقل جزئی است و علم حقیقی از آن عقل کلی یا عقل عاقل است که همان دل نورانی است.

عقل دفترها کند یکسر سیاه
عقل عاقل آفاق دارد پر ز ماه

گاه علم مجازی را علم تقلیدی و علم حقیقی را علم تحقیقی گویند:
علم تقلیدی بود بفرخت
چون بیابد مشتری خوش بر فروخت

مشتری علم تحقیقی خست
دایماً بازار او با رونقست

لب بیسته مست در بیع و شری
مشتری بی حد که الله اشتری

درس آدم را فرشته مشتری
محرم درش نه دیوست و پری

آدم انبیهام باسماه درس گو
شرح کن اسرار حق را موبه مو



تاریخ جنون در سینمای ایران (۸): آب و آتش

«شان زن در وضع مدرن» یا «ایرانیزاسیون سادیسم»؟

داوود طالبانی
روزنامه نگار

فیلم سینمایی آب و آتش (۱۳۷۹) مجموعه ای از شذوذات و در زمان خود مورد انتقادهای شدید بوده است. خصوصاً از این جهت که با وضع عمومی و اجتماعی جامعه ایرانی حتی جامعه امروز، تناسب ندارد و از پرده دری و بی پروایی کناره نگرفته است. نوشتن از این فیلم هم هنوز آسان نیست، هم به این دلایل که مذکور آمد و هم به دلایل دیگر از جمله اینکه حرف فیلم حرف دلکش و مطلوبی نیست. حرف فیلم شاذ و نخواستنی است اما شاید شنیدنش -فارغ از بی پروایی های آن- بد نباشد. آب و آتش سومین فیلم بلند فریدونی جیرانی است. به نظر غالب وی در دهه ۷۰ تنها کارگردانی بوده که جنون را دست مایه فیلمسازی خود قرار داده است. همچنین باید گفت که فریمه فرجامی که پیش از این در فیلم سینمایی پرده آخر نقش آفرینی کرده بود و در فیلم سینمایی پارکوی نیز حضور دارد، در این فیلم نقش مادری دیوانه را ایفا می کند. بهناز جعفری نیز علاوه بر حضور در آب و آتش، در فیلم سینمایی خانه ای روی آب هنرنمایی می کند و این بینامتنیت بازگستران تاریخ جنون در سینمای ایران در نوع خود می تواند جالب نظر باشد.

خلاصه داستان آب و آتش از این قرار است که علی مشرقی، پس از جبر و بختی شدید با همسرش مهرانگیز، شبانه از خانه خارج می شود و با اتومبیلش بی هدف در خیابان ها پرسه می زند و اتفاقی با زنی خیابانی با نام مریم شکوهی برخورد کرده و برای حمایت مقابل مردانی که به دنبالش هستند، او را همراهی می کند، به آپارتمانش می رود و زن دفترش را به او نشان می دهد و نهایتاً با ورود مردی به نام مجید شهلا، صاحب یک بوتیک -که خود را مالک زن می داند- پنهان می شود. صبح روز بعد علی مشرقی در بازگشت به خانه با جسد همسرش روبه رو می شود که به شکل مرموزی به قتل رسیده است. همه شواهد دال بر قتل زن توسط اوست، اما علی در دادگاه و به قاضی می گوید که شب حادثه را در خانه کسی دیگر به سر برده بود. قاضی به او مهلت می دهد تا آن زن را -به عنوان شاهد- به دادگاه بیاورد ولی وقتی علی برای گفتن ماجرای قتل همسرش و لزوم حضور شاهد در دادگاه، به آپارتمان او می رود با مجید شهلا روبه رو شده و مریم در حضور مجید، آشنایی با علی را انکار می کند، اما در ملاقاتی دیگر با علی به او می گوید به رغم تمایلیش برای کمک به او، به این دلیل که شناسنامه اش دست مجید است قادر به ادای شهادت در دادگاه نیست.

با گذشت زمان احساس درماندگی علی بیشتر می شود و کم کم دیگر تنها چیزی که برای او اهمیت دارد، شناخت مریم است. علی مدتی بعد درمی یابد مریم فرزندی به نام بهار از مجید دارد و دوست صمیمی اش «سیمیا» که مدت ها قبل نیمی از صورتش سوخته است، از بچه نگهداری

می کند. علی با سیمین درخشان مادر مریم نیز ملاقات می کند. حین این ملاقات مادر مریم حقایق تلخی را از کودکی مریم بازگو می کند مبنی بر اینکه وی در کودکی مورد آزار و اذیت پدر خود واقع شده و همین موضوع باعث انحراف اخلاقی وی در دوران بزرگسالی و نیز بیماری روانی مادرش شده است. مریم که آن روز برای سرکشی و رسیدگی به داروهای مادرش به خانه او آمده، از دیدن علی در آنجا ناراحت شده و در تلاش برای فرار از علی، تصادف می کند.

علی می خواهد با اتومبیلش او را به بیمارستان برساند اما مریم مخالفت می کند. از طرفی، مجید در پی مریم به آپارتمان سیمیا می رود و با کتک از او می خواهد تا به مریم تلفن کند و او را به بهانه خودکشی کردنش، به آپارتمان بکشد. وقتی مریم و علی سراسیمه به آپارتمان سیمیا می آیند با مجید روبه رو می شوند. به درخواست مجید، علی بیرون از آپارتمان منتظر می ماند و لحظاتی بعد، مریم زیر مشت و لگدهای مجید جان می سپارد. علی که خاطراتش را بازگو می کند، می گوید پس از حادثه مرگ مریم، قاتل همسرش نیز که یک سارق جواهرات بوده پیدا می شود. حالا بهار کوچک برای او یاد مادرش را زنده می کند.

چنانکه از داستان فیلم برمی آید، ایده فیلم آب و آتش تکراری و شباهت بسیار زیادی با فیلم مخمل آبی به کارگردانی دیوید لینچ دارد، فیلمی که حدود ۱۵ سال قبل از آب و آتش ساخته شده البته فیلم دیوید لینچ در فضای گانگستری است و در ژانر نوآر قرار دارد، اما فریدون جیرانی نیز تماماً تلاش کرده تا وامدار فیلم های نوآر باشد، «شرارت سادیستی و مصداق رفتار مجید یک لیبرتن است و قانون جهان خودش را دارد و نسبت به سایر قوانین بی اعتناست. ناظر به بحث لکان، روی دیگر اخلاق کانتی که می گوید «چنان رفتار کن که گویی این عمل تو قرار است قانونی عام برای جهان بشری باشد»، شرارت سادیستی و مصداق رفتار

باشد، چنانکه فم فتال (زن اغواگر)، ویسکی (در فیلم جیرانی نامش ذکر می شود)، سیاهی و شب های مه آلود، قتل و تجاوز را در فیلم آب و آتش می توانیم بیابیم. اتفاقاً غالب نقدهای دغدغه مآبانه پیرامون شاذ بودن و عدم تطابق داستان فیلم با فرهنگ و سنت و حتی وضع اجتماعی ایران در زمان ساخت و اکران فیلم، به خاطر در نظر نگرفتن تعلق کارگردان به جریان هنری معهود اوست.

باید متذکر شد که ما در این فیلم با یک دیوانه سروکار نداریم، بلکه مجموعه ای از مجانین در یک موقعیت گرد هم آمده اند. سیمیا، دوست مریم، صورت را خود را سوزانده تا دیگر از او سوء استفاده نشود. در بیوگرافی او می فهمیم که پدرش، مادرش را یک ماه پس از تولدش خفه کرده زیرا به او بدگمان بوده و بعداً اطرافیان فهمیده اند که مادر بی گناه و پدرش دیوانه بوده است.

مجید که باعث بیشترین تطبیق با فیلم مخمل آبی دیوید لینچ شده، مریم را به عنوان همسر سابقش که تنها شش ماه با او زندگی کرده در ازای پول وامی گذارد، او را کتک می زند و مورد اذیت و آزار قرار می دهد و خود را صاحب وی می خواند. او که به خدا و مذهب اعتقادی ندارد، نمونه عینی یک مریض سادیستی است. مجید یک لیبرتن است و قانون جهان خودش را دارد و نسبت به سایر قوانین بی اعتناست. ناظر به بحث لکان، روی دیگر اخلاق کانتی که می گوید «چنان رفتار کن که گویی این عمل تو قرار است قانونی عام برای جهان بشری باشد»، شرارت سادیستی و مصداق رفتار



داستان ساد را می توان با قصه آب و آتش نیز مقایسه کرد و هم ارزی شخصیت ها را نشان داد. سیمیا، که زنی باتقوا و خداترس شده و از عاقبت کارهایش می ترسد، همان ژوستین است که سرگذشت دهشتناکی داشته است. مریم، زنی فاسد است که با خواهر ژوستین یعنی ژولیت متناظر است و مجید نیز مرد فاسد قصه های ساد یا حتی خود مارکی شرور است.

بیرون از فضای روانکاوی لکانی، خود اثر ارجاعات مستقیم به اسطوره های شرقی دارد که اتفاقاً هیچ تناسب و تناظری با ایده اصلی داستان و فضای آن ندارد. در فیلم فرمز که پیش از این بررسی شد، اسم شخصیت اول، هستی بود و مرد مجنون فیلم در پی تملک او. در این فیلم علی مشرقی (مرد مشرقی) برای راه افتادن کارش در پی زن داستان می رود. در فیلم شام آخر نیز ستاره مشرقی حضور دارد و کارگردان در سه اثر خود تمعداً با این اسامی بازی کرده است. آب و آتش خود نیز واجد نگاه اسطوره ای شرقی به زن و مرد است. آب معادل زن، زایندهگی و جسم است و مرد با آتش، مردن و روح در تناظر است. زن در قوس نزول و زایش است و مرد در قوس صعود و مرگ. با این حال این دلالت اسطوره ای جز ارجاعی بی وجه و کلیشه ای، با علی مشرقی و مریم شکوهی تناسب ندارد.